رویکرد

کدامیک از چارچوب‌های منطقه‌ای در حل چالش‌های کابل پس از خروج امریکا واقع بینانه‌تر است؟

یک افغانستان، چند رؤیا

سیدعباس حسینی

دومین نشست همسایگان افغانستان به اضافه روسیه ۵آبان با نقش محوری این کشورها در تحولات افغانستان، با حضور فیزیکی پنج وزیر خارجه، منهای وزرای خارجه چین و روسیه با پیام دبیرکل سازمان ملل برگزار شد. این نشست که با فاصله اندکی پس از برگزاری «فرمت مسکو» در مورد تحولات افغانستان در ۲۸ مهر برگزار شد، به‌رغم دعوت نشدن و عدم حضور طالبان، نشست تهران از ویژگی‌های مناسب‌تری از فرمت مسکو برخوردار بود و پیام‌های روشنی به افغانستان و طرف‌های داخلی و بین‌المللی دخیل مخابره کرد. البته فرمت کشورهای همسایه افغانستان بعلاوه روسیه برای تأثیرگذاری بر تحولات این کشور، نیازمند برخی پیش‌شرط‌های دیگر نیز است که ایران می‌تواند ابتکار عمل را در این زمینه به دست گیرد.

برای بررسی تفاوت‌های دو فرمت نشست کشورهای همسایه افغانستان و فرمت مسکو کافی است سری به بیانیه‌های پایانی آنها و همچنین ترکیبشان بزنیم. نتیجه این مقایسه واقع‌بینانه‌تر چارچوب نشست تهران را برجسته می‌سازد. وزیر امورخارجه روسیه در سخنانی هرچند نشست تهران را مؤثر و تأثیرگذار خواند، اما تأکید کرد هیچ بدیل و جایگزینی برای فرمت مسکو وجود ندارد، در حالی که نشست روسیه با ضعف‌های جدی روبه‌رو بود. واکنش سیدرسول موسوی، مدیرکل آسیای غربی وزارت امورخارجه ایران قبل از انتشار بیانیه فرمت مسکو نسبت به چگونگی تنظیم آن به روشنی بیانگر این واقعیت است. موسوی در توئیتی نوشت: «سومین نشست فرمت مسکو به‌رغم بحث‌های جدی و پرمحتوا در مورد همکاری‌های منطقه‌ای برای برقراری صلح، ثبات و امنیت در افغانستان بدون نتیجه‌ای که باید در بیانیه مشترک نشست منتشر می‌شد، پایان یافت. از نظر من ضعف مدیریت نشست و عدم تلاش برای رسیدن به اجماع، دلیل عدم صدور بیانیه مشترک است.»

چند نکته پیرامون تفاوت‌های نشست‌های مسکو و تهران وجود دارد:

۱ـ نکته اول این‌که فرمت مسکو که با حضور ۱۰ کشور و نمایندگان طالبان برگزار شد، یک خلأ بزرگ داشت که نبود سایر طرف‌های داخلی در مسئله افغانستان بود و دعوت طالبان به تنهایی، بدون توجه به سایر گروه‌های سیاسی و قومی در افغانستان، نادیده گرفتن آنها و عمل کردن بر اساس نظر و دیدگاه طالبان در حالی که در محور فرمت مسکو بر تشکیل دولت فراگیر در افغانستان تأکید شد، جزو ضعف‌های آن بود. لازم به یادآوری است به دنبال عدم حضور حامد کرزی، رئیس‌جمهور سابق و عبدالله عبدالله، رئیس شورای عالی مصالحه ملی افغانستان در نشست مسکو روسیه اعلام کرد طالبان صلاح و نیاز ندانستند این دو شخصیت مطرح سیاسی این کشور در آن شرکت کنند، در حالی که هنگامی که طالبانی‌ها برای حضور در فرمت مسکو دعوت شده بودند، نیاز بود رهبران و نمایندگان سایر گروه‌های سیاسی و قومی افغانستان نیز در این فرمت دعوت شوند.

در نشست تهران یا فرمت نشست وزرای خارجه کشورهای همسایه افغانستان، نمایندگان طالبان یا هیچ گروه افغانستانی وجود نداشت و تلاش شده بود نشست یکدستی باشد، اما اجماع نظر وجود داشت که در نشست‌های بعدی، زمینه حضور نمایندگان گروه‌های افغانستانی فراهم شود.

۲ـ در بیانیه پایانی فرمت مسکو، رویکردی جدی در به رسمیت شناختن طالبان به عنوان واقعیت و دولت موقت افغانستان، صرف‌نظر از فراگیری دولت است. در بند سه بیانیه کوتاه فرمت مسکو آمده است: «عنوان شد تعاملات عملی بیشتر با افغانستان باید واقعیت‌های جدید، یعنی به قدرت رسیدن طالبان در آن کشور را صرف‌نظر از به رسمیت شناختن رسمی «دولت جدید افغانستان توسط جامعه بین‌المللی» درنظر بگیرد.

هرچند جهان امروز باید واقعیت‌های موجود افغانستان را بپذیرد و واقع‌بینانه تصمیم بگیرد، به خصوص تعامل با طالبان برای تشکیل دولت فراگیر، تأمین ثبات دائمی و مهم‌تر از آن، کمک به نجات مردم افغانستان از قحطی و گرسنگی، اما به نظر می‌رسد روسیه اندکی در به رسمیت شناختن طالبان به عنوان دولت رسمی افغانستان و سوءاستفاده از فرمت مسکو عجولانه عمل می‌کند.

این در حالی است که در بیانیه پایانی نشست تهران از اصطلاح «طرف‌های ذیربط افغانستان» به کرات به عنوان مخاطب این نشست استفاده شده است و خطاب مستقیمی تنها به طالبان وجود ندارد یا فراتر از آن در سخنان دکتر امیرعبداللهیان، از طالبان به عنوان «هیئت حاکمه سرپرستی افغانستان» یاد شده است، نه دولت رسمی یا دولت موقت.

۳ـ فرمت نشست کشورهای همسایه افغانستان به اضافه روسیه، یک فرمت صددرصد منطقه‌ای است و در آن قدرت‌های جهانی به خصوص امریکا و کشورهای عضو ناتو حضور ندارند و به همین دلیل، مستقل‌تر از فرمت مسکو عمل کرده و به گفته وزیر خارجه ایران، نشان می‌دهد منطقه ساز و کار و ظرفیت‌های لازم را برای حل بحران‌های موجود دارد. این در حالی است که روسیه در کنار فرمت مسکو و متصل به آن، مبتکر نشست تروئیکای توسعه یافته با حضور امریکاست، به همین دلیل ایران در نشست‌های گذشته تروئیکای توسعه یافته در مورد افغانستان با حضور امریکا شرکت نکرده و آن را مؤثر ندانسته است، در حالی که امریکا و هم‌پیمانان این کشور مسبب اصلی بحران در افغانستان و مشکلات بزرگ در منطقه‌اند و همکاری و مشورت با امریکا برای حل این بحران تداوم روندهای گذشته است.

این در شرایطی است که بیانیه نشست تهران درباره تحولات افغانستان به نقش محوری سازمان ملل و شورای امنیت این سازمان تأکید دارد، ولی در بیانیه پایانی فرمت مسکو هیچ اشاره‌ای به چارچوب مشروع تلاش‌ها برای حل بحران افغانستان نکرده و صرفاً به نقش سازمان ملل در کمک‌رسانی به این کشور اشاره کرده است.

پیش‌شرط موفقیت فرمت‌های منطقه‌ای

تمام نشست‌های منطقه‌ای که پس از تحولات اخیر افغانستان برگزار شده است، یک ضعف جدی دارد که توجه به آن می‌تواند زمینه‌ساز موفقیت تلاش‌ها برای حل بحران افغانستان شود. این ضعف جدی، عدم تلاش همسایگان افغانستان و منطقه برای زمینه‌سازی ادامه مذاکرات بین‌الافغانی است.

به دنبال تلاش کشورهای مختلف قبل از تحولات دو ماه گذشته افغانستان و شکل‌گیری مذاکرات بین‌الافغانی که تهران نیز میزبان یک دور از این مذاکرات بود، تا اندازه‌ای طرف‌های مختلف افغانستانی گردهم جمع شده، پشت یک میز نشسته و دیوارهای بی‌اعتمادی به هم را تا اندازه‌ای شکسته بودند، اما پس از فرار اشرف غنی، رئیس‌جمهور سابق افغانستان و فروپاشی دولت، بار دیگر شخصیت‌ها و نمایندگان گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و قومی این کشور از هم دور و پراکنده شدند و دیوار بی‌اعتمادی و حتی تقابل بین آنها احیا شد.

وقتی کشورهای مختلف بر ضرورت تشکیل دولت فراگیر به عنوان تنها راه نجات از بحران موجود تأکید می‌کنند، آیا این دولت فراگیر بدون تداوم مذاکرات بین‌الافغانی امکانپذیر است؟ آیا طالبان به تنهایی توانایی زمینه‌سازی ادامه مذاکرات بین‌الافغانی را دارد؟ و اگر دارد، در حالی که اکثر رهبران جریان‌های سیاسی و قومی نیز از افغانستان فرار کرده‌اند، تداوم این مذاکرات و تشکیل دولت فراگیر چگونه عملی شود؟ آیا تنها با مذاکره با حامد کرزی و عبدالله عبدالله می‌توان دولت فراگیر تشکیل داد؟ به حاشیه رفتن و منزوی شدن این دو شخصیت در کابل، به روشنی گواه این واقعیت است که طالبان به تنهایی نمی‌تواند زمینه‌ساز ادامه مذاکرات بین‌الافغانی شود. این در شرایطی است که بدون ازسرگیری مذاکرات بین‌الافغانی، از تشکیل دولت فراگیر در افغانستان نیز خبری نیست. کشورهای همسایه افغانستان و منطقه بدون زمینه‌سازی تداوم مذاکرات بین‌الافغانی، نمی‌توانند به تشکیل دولت فراگیر در این کشور به عنوان تنها راه نجات کمک کنند و این مسئله به نوبه خود، یک خلأ بزرگ است. همزمان با تحولات جدید افغانستان و سقوط کابل، پاکستان میزبان برخی رهبران و چهره‌های مطرح سیاسی افغانستان بود، اما پس از سقوط، همه این رهبران و شخصیت‌ها به حال خود رها شدند و پاکستان، به‌رغم شرایطی که مهیا بود، به ادامه مذاکرات بین‌الافغانی بی‌توجهی کرد. روسیه نیز با روی کار آمدن طالبان، عملاً کار را پایان یافته دانسته و توجهی به سایر گروه‌های سیاسی و قومی افغانستان نداشته است.

در این بین، ایران به دلیل ارتباط معقول و منطقی که با تمام طرف‌های افغانستانی دارد، از وجهه لازم برای گردهم‌آوری نمایندگان طالبان و دیگر گروه‌ها و جریان‌های قومی سیاسی افغانستان و ادامه مذاکرات بین‌الافغانی در قالب مذاکرات بین‌الافغانی تهران برخوردار است. تهران پیش از تحولات جدید افغانستان، میزبان یک دور مذاکرات بین‌الافغانی بود که البته تحت تأثیر مذاکرات قطر چندان به چشم نیامد، اما حالا برگزاری آن می‌تواند متمایز و راهگشا باشد. قطعاً برگزاری نشست کشورهای همسایه افغانستان در تهران، پایان دیپلماسی جمهوری اسلامی در مورد تحولات همسایه شرقی خود نیست، بلکه آغاز یک صفحه جدید از دیپلماسی و سیاست خارجی است، اما در این صفحه جدید، باید با ابتکار عمل از تمام ظرفیت‌های موجود برای تأمین ثبات و تشکیل دولت فراگیر در این کشور استفاده کرد و در این راستا، دستگاه دیپلماسی و نهادهای مرتبط دیگر می‌توانند در اسرع وقت، زمینه‌ساز برگزاری دور دوم نشست مذاکرات بین‌الافغانی تهران برای کمک به تشکیل دولت فراگیر در افغانستان باشند.

چشم انداز

غول هم سرشت با عقاب!

چین و امریکا در حالی وارد جنگ سرد جدید شده‌اند که بر خلاف رویارویی امریکا و شوروی، هر دو از یک الگو پیروی می‌کنند

سیدنعمت‌الله عبدالرحیم‌زاده

رسانه‌های امریکایی این روزها پر از مطالبی درباره رقابت امریکا و چین است و اینکه جنگ سرد جدیدی بین آنها در حال شکل گرفتن است. پرداختن به زوایا و ابعاد مختلف این پدیده موضوع گزارش‌ها و تحلیل‌های این رسانه‌ها شده است و سعی می‌شود پاسخ پرسش‌هایی از این دست بیان شود: آیا جنگ سرد بین امریکا و چین منجر به رویارویی نظامی می‌شود؟ ابعاد اقتصادی این جنگ سرد چگونه است و چه تأثیری بر اقتصاد جهانی خواهد گذاشت؟ متحدان و ائتلاف‌های دو طرف به چه صورت خواهد بود؟ نقش کشورهای اروپایی در این رویارویی چگونه خواهد بود؟ آیا کشورهای اروپایی به نقش سنتی خود به عنوان متحدان نزدیک امریکا ادامه خواهند داد یا اینکه منافع اقتصادی را در اولویت قرار داده و دست‌کم سعی خواهند کرد نقش متوازن کننده‌ای در برابر امریکا و چین داشته باشند؟ آیا امریکا خواهد توانست با ایجاد شکاف بین چین و روسیه، رقیب چینی خود را تضعیف کند؟ این پرسش‌ها و البته پرسش‌های بیشتری وجود دارند که باید پاسخ داده شوند اما نکته قابل توجه اینجاست که چین با الگویی شبیه امریکا و منطق سرمایه و قدرت رقیب این کشور شده است.

لیبرالیسم اقتصادی

جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب به رهبری اتحاد جماهیر شوروی و امریکا بر مبنای دو نظام کاملاً متفاوت اقتصادی بود. یکی متکی به اقتصاد دولتی و بسته و دیگری لیبرالیسم اقتصادی را در پیش گرفته بود و با شعار دفاع از بازار آزاد و ترویج سرمایه‌داری در برابر طرف مقابل می‌ایستاد. این تقابل به نحوی بود که فروپاشی شوروی و بلوک شرق اوایل دهه ۹۰ نه تنها به معنای پیروزی سیاسی امریکا و متحدانش در بلوک غرب بود، بلکه بیشتر به معنای پیروزی لیبرالیسم اقتصادی این بلوک بر اقتصاد دولتی تفسیر شد. جنگ سرد جدید بین امریکا و چین نه تنها بر مبنای چنین تمایزی نیست بلکه به نظر می‌رسد امریکا این بار جنگ سرد خود را در برابر کشوری به راه انداخته که مبنای آن همان لیبرالیسم اقتصادی در امریکا و دیگر متحدان غربی است و از این جهت، الگویی واحد بر هر دو سوی جنگ سرد جدید سایه انداخته است. این شباهت تا آنجا پیش رفته که چین با تشکیل مجمع آسیایی بوآئو، در ۲۰۰۱ در شهر بوآئو واقع در استان جنوبی حانیان، سازمانی نظیر مجمع جهانی اقتصاد در داووس سوئیس ایجاد کرده تا زمینه همفکری و تبادل نظرات آسیایی در برابر غرب فراهم شود. شی جین پینگ رئیس‌جمهور چین ماه آوریل گذشته گفت: «ما باید آزادسازی و تسهیل تجارت و سرمایه‌گذاری را توسعه دهیم، ادغام اقتصاد منطقه‌ای را عمیق‌تر و زنجیره‌های تأمین و تدارکات کالا را با هدف ایجاد یک اقتصاد جهانی باز تقویت کنیم. این در عصر جهانی شدن اقتصاد، گشایش و ادغام یک روند تاریخی غیر قابل برگشت است. برپایی دیوارها یا انزواطلبی مغایر قوانین اقتصادی و اصول بازار است.» انزواطلبی اشاره «شی» به امریکا بود و به نظر می‌رسد او با این سخنان بیشتر از طرف امریکایی به دنبال لیبرالیسم اقتصادی است.

تاریخچه عملکردی مشابه

وجه مشابه دیگر دو طرف، به قدرت رسیدن و نحوه عملکرد آنهاست. واقعیت این است که هر دو کشور با استفاده از سرمایه‌های خارجی توانستند مبدل به قدرت‌های برتر اقتصادی جهان شوند. برای درک این منظور باید نگاهی به نیمه دوم قرن ۱۹ انداخت که امریکا توانست با جذب سرمایه‌های عمدتاً بریتانیا به شکوفایی اقتصادی برسد. این سرمایه‌گذاری از پایان جنگ داخلی امریکا در ۱۸۶۵ تا پایان قرن نوزدهم به طور متوسط ۲۲ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های بریتانیا در جهان بود و این میزان با وجود بحران‌های مالی مکرر امریکا در ابتدای قرن بیستم، به بیش از یک سوم کل سرمایه‌گذاری خارجی بریتانیا در ۱۹۱۳ رسید. این سرمایه خارجی عامل تعیین کننده‌ای برای توسعه سیستم حمل و نقل و به خصوص ریلی امریکا بود که توانست غرب امریکا را به شرق و بازارهای مالی آن متصل و نظام اقتصادی یکپارچه‌ای در این کشور مستقر کند. چین نیز بر مبنای الگویی مشابه این مبدل به قدرت دوم اقتصادی جهان شده است. در واقع، جریان مالی امریکا به چین از زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون شروع و باعث شد این جریان همچنان اقتصاد رو به رشد چین را تغذیه کند. نکته جالب توجه اینکه این جریان حتی طی جنگ تعرفه‌های دونالد ترامپ رئیس‌جمهور پیشین امریکا با چین نیز قطع نشد، به نحوی که در ۲۰۱۶ و سال قبل از ریاست جمهوری ترامپ، ۳۶۸ میلیارد دلار بود و در ۲۰۱۹ و اوج جنگ تعرفه‌ها به ۸۱۳ میلیارد دلار رسید و حتی گفته می‌شود این میزان به بیش از ۱/۱ تریلیون دلار رسیده باشد. همین است که باعث می‌شود تا فایننشال تایمز در ۴ فوریه ۲۰۲۱ بنویسد: «وقتی نوبت به کسب درآمد می‌رسد، یک حقیقت اساسی در مورد رقابت استراتژیک بین ایالات متحده و چین وجود دارد و آن اینکه چیزهایی که آنها را به هم نزدیک می‌کند بیشتر از چیزهایی است که دور می‌کند.»

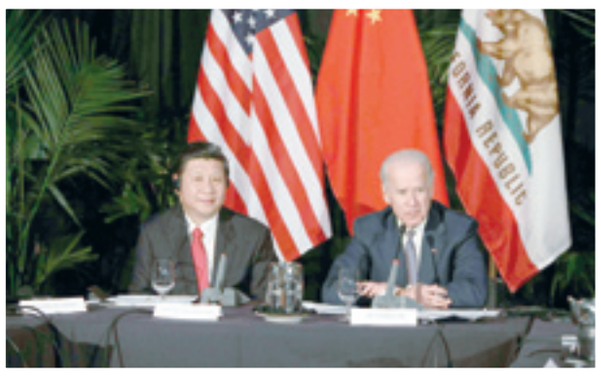

مداخله دولتی

اگرچه دو طرف جنگ سرد جدید، مدعیان لیبرالیسم اقتصادی هستند اما شکی نیست که الگوی مشابهی از دخالت دولتی را دنبال می‌کنند، هر چند نحوه استفاده از این الگو برای این دو متفاوت است. چین از الگوی مداخله پنهانی دولت در بازار استفاده می‌کند، در حالی که الگوی امریکا مداخله آشکار دولت است. مهم‌ترین حوزه دخالت دولت در الگوی چینی، عرصه مالی است، زیرا این عرصه در کنترل بانک‌های بزرگ تجاری وابسته به دولت چین است. این باعث می‌شود دسترسی شرکت‌های خارجی به بازارهای مالی چین تحت کنترل مقررات دولتی باشد و به بازیگرانی اجازه ورود داده شود که می‌توانند در توسعه مراکز مالی چین‌محور، نقش اساسی داشته باشند. علاوه بر این تسلط نه چندان آشکار دولت بر بازارهای مالی به دولت چین اجازه می‌دهد رشد شرکت‌ها را بر مبنای برنامه‌ریزی مد نظر خود تنظیم و حتی کنترل کند چنانکه مهار رشد ثروت شرکت چند ملیتی علی بابا و بنیانگذار آن «جک ما» نمونه‌ای آشکار از این تنظیم و کنترل دولتی است. در مقابل، دولت امریکا آشکارا وارد عرصه کنترل بازارها شده است. جو بایدن رئیس‌جمهور امریکا در ۳ ژوئن فرمان اجرایی ۱۳۵۹۵ ترامپ را تمدید کرد و حتی گسترش داد. این فرمان را ترامپ در نوامبر ۲۰۲۰ صادر کرد و منظور از آن رودررویی با مجموعه نظامی- صنعتی چین است که در این فرمان به عنوان تهدید شناخته شده و هرگونه معامله با کارکنان این مجموعه یا شرکت‌های مرتبط با آن جرم دانسته شده است. تمدید و بسط این فرمان توسط بایدن نشان می‌دهد رویکرد مداخله‌جویانه دولت در بازارهای مالی و انزواطلبی با شعار اول امریکا همچنان بر دولت امریکا سایه انداخته و واشنگتن شعار آزادسازی جهانی و اقتصاد جهانی را دیگر کنار گذاشته و به جای آن رو به سیاست حمایت و مداخله‌جویی دولتی آورده است. به این ترتیب، امریکا و چین با وجود رقابت علنی و به راه انداختن دور جدیدی از جنگ سرد، چنان شباهتی در الگوی رفتاری خود دارند که باعث می‌شود چشم‌اندازهای این جنگ چندان مشخص نباشد و این امر نیز به نوبه خود بر پیچیدگی‌های موضوع افزوده و باعث شده است پاسخ دادن به پرسش‌های مطرح در این عرصه مشکل‌تر از جنگ سرد سابق باشد.

تنش

جدال دریایی پاریس-لندن در آب گل‌آلود برگزیت

سیدرضا میرطاهر

انگلیس پس از عملی شدن کامل جدایی از اتحادیه اروپا موسوم به برگزیت، اقداماتی برای گسست بیشتر از آن و نیز زیر پا گذاشتن منافع کشورهای این اتحادیه به خصوص فرانسه در موارد مختلف از جمله حق ماهیگیری و نیز مقابله شدید با ورود پناهجویان از خاک فرانسه به انگلیس از طریق کانال مانش انجام داده است. این اقدام انگلیس واکنش شدید و بی‌سابقه فرانسه را برانگیخته است. پس از دیدار ۹ آبان بوریس جانسون و امانوئل مکرون رهبران دو کشور در حاشیه نشست گروه ۲۰ در رم، اخباری منتشر شد که حاکی از توافق در باره تلاش برای حل و فصل اختلافات به ویژه مسئله ماهیگیری بود، اما مقامات لندن بعداً گفتند اختلافات همچنان پا برجاست و خواهان تغییر موضع پاریس شدند. در واقع مسئله ماهیگیری در آب‌های دو کشور به نماد اختلاف نظر اساسی بین انگلیس و اتحادیه اروپا تبدیل شده است.

اقدام فرانسه

فرانسه ۶ آبان با توقیف یک قایق ماهیگیری انگلیسی در آب‌های این کشور، نزاع بین دو طرف را وارد مرحله جدیدی کرد. «آنیک ژیراردن» معاون امور دریایی وزیر حمل و نقل فرانسه در توئیتی نوشت: دو قایق انگلیسی از سوی مقامات دریایی فرانسه اخطار دریافت کردند؛ یکی از قایق‌ها تغییر مسیر داد اما دیگری توجه نکرد و در خلیج «سن» توقیف شد. این قایق تا زمان پرداخت جریمه در توقیف می‌ماند.

در واکنش به این کار، وزارت امور خارجه انگلیس ۷ آبان سفیر فرانسه را احضار کرد تا مراتب اعتراض کشورش را به توقیف یک فروند قایق ماهیگیری انگلیسی در آب‌های فرانسه ابلاغ کند. یک سخنگوی دولت لندن اقدام پاریس را غیرقابل توجیه و مغایر تعهدات اتحادیه اروپا در چارچوب توافقنامه همکاری‌های تجاری و قوانین بین‌المللی دانست. وی طرف فرانسوی را به استفاده از زبان زور متهم کرد و افزود این رفتارها اوضاع را پیچیده‌تر می‌کند.

به نظر می‌رسد تقابل فرانسه و انگلیس که شامل موارد مختلفی می‌شود با توقیف یک قایق ماهیگیری انگلیسی وارد مرحله جدیدی شده است. اختلاف بر سر حقوق ماهیگیری را می‌توان به عنوان یکی از مهم‌ترین تنش‌های دوره پسابرگزیت میان پاریس و لندن تلقی کرد که به نماد تقابل لندن و پاریس تبدیل شده است. پس از خروج رسمی انگلیس از اتحادیه اروپا (برگزیت) در ۳۱ ژانویه ۲۰۲۰ و پایان دوره انتقالی یکساله، اکنون لندن تلاش خود را بر ممانعت از استفاده کشورهای اروپایی از منابع آبی خود متمرکز می‌کند. این در حالی است که طی چندین دهه یعنی در زمانی که انگلیس عضو اتحادیه اروپا بود، ماهیگیران کشورهای عضو این اتحادیه به ویژه فرانسه در آب‌های انگلیس فعالیت گسترده‌ای داشتند. با این حال دولت محافظه‌کار انگلیس اکنون بر انحصار حق ماهیگیری و جلوگیری از تداوم روند قبلی تأکید می‌کند. بنابراین نزاع میان لندن و پاریس سر حق ماهیگیری شدت پیدا کرده است. «کلمنت بون» وزیر فرانسه در امور اتحادیه اروپا گفته که پاریس اکنون از «زبان زور» در تشدید مناقشه با انگلیس سر حقوق ماهیگیری در دوره پسابرگزیت استفاده خواهد کرد.

دولت فرانسه در ماه‌های اخیر از خواسته لندن درباره لزوم اخذ مجوز از سوی قایق‌های ماهیگیری فرانسوی به منظور اجازه دادن برای تردد آنها در آب‌هایش خشمگین شده است. نماد این تنش اختلاف سر حق ماهیگیری اطراف جزیره جرسی است. جزیره جرسی در کانال مانش است و ۱۱۶ کیلومترمربع وسعت دارد و در نزدیکی ساحل نرماندی فرانسه قرار دارد. جرسی یک جزیره وابسته به بریتانیاست، اما بخشی از آن نیست. با این حال، دولت بریتانیا طبق قوانین این کشور مسئول دفاع از آن و نمایندگی بین‌المللی آن است. «بوریس جانسون» نخست وزیر بریتانیا بر حمایت از حق دسترسی و ماهیگیری در این جزیره تأکید کرده است، اما چندی پیش پس از بروز اختلاف سر حق ماهیگیری در آب‌های اطراف این جزیره، دولت فرانسه تهدید کرد برق جزیره جرسی را قطع خواهد کرد. جرسی تمامی برق خود را از فرانسه تأمین می‌کند که ۲۰ کیلومتر با این منطقه فاصله دارد. دولت فرانسه هشدار داده به دنبال وضع قوانین جدید بریتانیا در مورد دسترسی قایق‌های ماهیگیری فرانسوی در نزدیکی جزایر کانال مانش به عنوان آخرین تنش فزاینده پسابرگزیت میان پاریس و لندن، در حال بررسی اقدامات تلافی‌جویانه است.

پاریس، لندن را متهم کرده است برای صدور مجوز صید به ماهیگیران فرانسوی در آب‌های ساحلی این کشور تعلل می‌کند، لذا اعلام کرده که قصد دارد در صورتی که در این زمینه به توافق نرسد تحریم‌هایی را در حوزه روابط تجاری اعمال کند. اختلاف سر حقوق ماهیگیری بین لندن و پاریس، برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم، منجر به رویارویی دریایی بین فرانسه و انگلیس در مه ۲۰۲۱ در کانال مانش شد، امری که شاید تا قبل از برگزیت غیر قابل تصور بود.

موضع لندن

شواهد نشان می‌دهد دولت لندن قصد عقب‌نشینی ندارد. انگلیس با افزایش کنترل دسترسی به آب‌های خود به عنوان نشانه‌ای از حاکمیت و ایجاد محدودیت‌های جدید در حق ماهیگیری در آب‌های اطراف، عملاً وارد چالش با اتحادیه اروپا و کشورهای آن از جمله فرانسه شده است که قبلاً در این آب‌ها آزادانه ماهیگیری می‌کردند. جواد کچوئیان کارشناس اروپا می‌گوید: «خروج انگلیس از اتحادیه اروپا برای این کشور و اتحادیه اروپا پیامد و تبعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت خواهد داشت.»

اختلاف در زمینه حقوق ماهیگیری با تشدید تنش‌ها در روابط پاریس و لندن پس از اعلام پیمان آکوس و لغو قرارداد فروش زیردریایی به استرالیا همزمان شده که فرانسه، لندن را جزو مقصران آن می‌داند. پیش‌بینی می‌شود روابط لندن و پاریس با تنش بی‌سابقه‌ای مواجه شود که از جنگ جهانی دوم سابقه نداشته است. به گفته «ژان ایو لودریان» وزیر خارجه فرانسه اختلافات انگلیس با اتحادیه اروپا بیشتر در موضوع ماهیگیری، مهاجرت، پروتکل ایرلند شمالی و اکنون بی‌اعتمادی است که بین دو طرف به وجود آمده است. در کنار اختلافات فرانسه با انگلیس در بُعد اروپایی، اما انتقاد پاریس اکنون بیشتر متوجه لندن به دلیل همراهی کامل آن با واشنگتن در منطقه اینو پاسیفیک از جمله اعلام تشکیل ائتلاف سه جانبه آکوس با مشارکت امریکا، انگلیس و استرالیاست. اکنون لندن در نقش متحد استراتژیک واشنگتن، راه خود را از اروپا جدا و تلاش می‌کند به اصطلاح برای خود نقشی جهانی تعریف کند که البته در بسیاری موارد بر خلاف منافع اروپاست. مجموع این عوامل موجب افزایش شکاف‌ها بین فرانسه و انگلیس شده است.

جمع‌بندی

با عملی شدن برگزیت، ثمرات و پیامدهای آن در حال آشکار شدن است. با توجه به اینکه انگلیس قبل از این عضو اتحادیه اروپا بود، در عرصه فعالیت‌های دریایی به ویژه ماهیگیری اختلافی وجود نداشت، اما اکنون وضعیت به طور اساسی تغییر پیدا کرده است. ماهیگیری و کنترل آب‌های کانال مانش یکی از موضوعات اصلی مد نظر لندن برای کنترل آب‌های آزاد در همه پرسی سال ۲۰۱۶ بوده است؛ زمانی که این کشور تصمیم گرفت از اتحادیه اروپا خارج شود. به نظر می‌رسد یکی از چالش‌های اصلی فراروی روابط کشورهای اتحادیه اروپا و انگلیس بحث حقوق و امتیازات دریایی در دریاهای مجاور انگلیس از جمله در دریای شمال و کانال مانش است. اکنون انگلیس با افزایش کنترل دسترسی به آب‌های خود به عنوان نشانه‌ای از حاکمیت و ایجاد محدودیت‌های جدید در حق ماهیگیری در آب‌های اطراف، عملاً وارد چالش با اتحادیه اروپا و کشورهای آن از جمله فرانسه شده که قبلاً در این آب‌ها آزادانه ماهیگیری می‌کردند.